

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیّه	پیاده‌سازی

شرح مصباح الهدی، مبحث اهل بیت علیهم‌السلام (ص ۲۸۶ - ف ۴)

**کلیدواژه‌ها:** مقام نورانی اهل بیت علیهم‌السلام به معنای انسان کامل، به اتمّ معنای کلمه؛ گنجایش نداشتن عالم ظاهر برای تجلّی تامّ حجّت خدا؛ تجلّی رقیقه‌ی حقیقت حجّت خدا در عالم ظاهر؛ عالم امر، تجلّی گاه و محلّ ملاقات حجّت خدا؛ ملاقات با حجّت خدا در درون خویش.

🌸 اهل بیت علیهم‌السلام وقتی هم که در ظاهر آمدند، نیامدند. پس با دل‌هایتان از درون با اهل بیت علیهم‌السلام کار کنید.

در مدخل این مبحث، در زمینه‌ی آشنایی با عظمت و منزلت مقام اهل بیت علیهم‌السلام بحث‌هایی داشتیم. وقتی مقام نورانی اهل بیت علیهم‌السلام را به معنای انسان کامل، به اتمّ معنای کلمه، شناختیم، می‌فهمیم آن حقیقت در ظرف این عالم ظاهری نمی‌گنجد. اینجا کوچک‌تر از آن است که بتواند تمامیت عظمت حجّت خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در خودش پذیرا شود. گوشه‌ای از حقیقت وجودی آنها در این عالم تجلّی کرد، نه تمامیت آنها. به حدیثی اشاره کردم که ذیل آیه‌ی: **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا**<sup>۱</sup> روایت شده بود. گفتیم روایات [ذیل این آیه] متعدّد است؛ یک‌جا «رَب» را به معنای خدای متعال تلقّی کرده‌اند؛ در برخی از روایات هست که آن ربّی که بر جبل تجلّی کرد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود؛

۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۳.

چون یک ربّ مطلق داریم، که ذات مقدّس احدیّت است و یک ربّ مضاف داریم، که آن هرکسی است که نقش تربیتی دارد؛ انبیاء، اولیاء، پدر و مادر، و هر کسی که مربّی است. لذا واژه‌ی رب را خود قرآن هم در غیرخدای متعال به کار برده است. وقتی که آن دو نفر در زندان خواب خودشان را برای حضرت یوسف علیه السلام نقل کردند، حضرت یوسف به کسی که قرار بود آزاد شود و ساقی سلطان شود، گفتند: **أَدُّرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ**:<sup>۲</sup> مرا نزد ربّ خودت یاد کن. اینجا رب یعنی همان سلطان.

واژه‌ی رب دو معنا دارد: یکی صاحب و دومی مربّی و تربیت‌کننده؛ که البته لازم و ملزوم یکدیگرند؛ یعنی کسی که چیزی متعلّق به او باشد و سعی می‌کند او را پرورش و رشد دهد. ربّ مضاف در خود قرآن هم به کار رفته است. در مورد آن نوری که بر کوه طور تجلّی کرد و کوه طور نتوانست تحمل کند و پودر شد، و حضرت موسی علیه السلام صعقه‌ای زد، بر زمین افتاد، جان داد و بیهوش شد، دو گونه روایت داریم. برخی از روایات می‌گویند آن نور امیرالمؤمنین علیه السلام بود. در برخی از روایات داریم که خیر! نور امیرالمؤمنین علیه السلام نبود؛ نور شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود<sup>۳</sup> و بنا به قرائنی نور سلمان فارسی بود که بر کوه طور تجلّی کرد و کوه طور پودر شد و حضرت موسی علیه السلام صعقه‌ای زد و افتاد و جان داد. اگر سلمان فارسی رضی الله عنه شیعه‌ی اهل‌بیت علیهم السلام این‌گونه است که اگر نور جمالش تجلّی کند، چنین اتفاقی می‌افتد، آیا ظرف این عالم می‌گنجد که تمامیت خود امیرالمؤمنین علیه السلام در آن تجلّی کند؟!

این عالم برای آن حقیقت عظیم، خیلی حقیر است. ما که در چارچوب مادیات و جسمانیات اسیریم و خودمان را در قالب همین بدن یک متر و نیم، دو متری، با شصت، هفتاد کیلو وزن ارزیابی می‌کنیم،

۲. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴۲.

۳. **أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيُّ عَنْ عَبْدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَارِسِيِّ وَغَيْرِهِ رَفَعُوهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْكُرُوبِيِّينَ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا مِنَ الْخَلْقِ الْأَوَّلِ جَعَلَهُمُ اللَّهُ خَلْفَ الْعَرْشِ لَوْ قُسِمَ نُورٌ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لَكَفَاهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُوسَى علیه السلام لَمَّا أَنْ سَأَلَ رَبَّهُ مَا سَأَلَ أَمْرًا وَاحِدًا مِنَ الْكُرُوبِيِّينَ فَتَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ دَكَاةً صَفَّارًا، بصائر الدرّجات، ج ۱، ص ۶۹؛ فیض کاشانی، صافی، ج ۲، ص ۲۳۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۲۴؛ عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۲، ص ۶۴ و بحرانی، برهان، ج ۲، ص ۵۸۴. همه ی اینها از کتاب نقل کرده اند.**

فکر می‌کنیم این عالم چقدر بزرگ است! چقدر وسیع است! این همه کهکشان‌ها! این همه سحابی‌ها! این آسمان بی‌کرانه! این وقتی است که [این عالم] با بدن مقایسه شود؛ اما وقتی با حقیقت انسان مقایسه شود، آن هم نه انسان معمولی بلکه حجت خدا، بسیار حقیرتر است. به قول مولوی:

تنگ است مرا هر هفت فلک چون می‌رود او در پیره‌نم

این عالم ظاهر، گنجایش و ظرفیت ظهور و تجلی حجت خدا را ندارد. وقتی هم که ائمه علیهم‌السلام به صورت ظاهر درآمدند، سایه‌ای از وجود و رقیقه‌ای از حقیقت آنها بود که در این عالم تجلی کرد. همان تجلی رقیقه هم می‌بینید که چه عظمتی است! می‌بینید که همان تجلی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در عالم ظاهر، چشم‌های همه‌ی اهل عالم را به عظمت ایشان خیره کرده است. امثال جرج جرداق مسیحی که کتاب صوت العدلۃ الإنسانیۃ را راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌نویسد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را با مسیح علیه‌السلام مقایسه می‌کند. او مسیحی است؛ اما می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام از مسیح علیه‌السلام بزرگ‌تر بود؛ [حضرت را] با سقراط مقایسه می‌کند، می‌گوید از سقراط بزرگ‌تر بود؛ با شخصیت‌های بزرگ تاریخ مقایسه می‌کند و می‌گوید امیرالمؤمنین علیه‌السلام از همه بزرگ‌تر بود. او چه چیزی را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام دیده است؟ همان رقیقه و همان سایه‌ی کوچک را دیده است. ابن‌ابی‌الحدید سنی معتزلی چه دیده است؟ همان سایه‌ی کوچک را دیده است. میخائیل نعیمه‌ی مسیحی، او هم همین سایه را دیده است. شبلی شمیل، رئیس حزب کمونیست لبنان، که آن تجلیل‌ها را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌کند، کمونیست است؛ او مقام نورانیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و روحانیت ایشان را که نمی‌فهمد! او هم همین رقیقه را دیده است و این‌گونه تعبیر می‌کند: عَظِيمُ الْعُظْمَاءِ، نُسَخَةٌ مُفْرَدَةٌ لَمْ يَرْ لَهَا الشَّرْقُ وَ لَا الْعَرْبُ صُورَةً طَبَقَ الْأَصْلَ لَا قَدِيمًا وَ لَا حَدِيثًا: بزرگ‌ترین بزرگان است؛ شرق و غرب عالم، شبیه او را ندیده است. اینها آن گوشه‌ی کوچک جمال امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که در این عالم ظاهر، تجلی کرد، دیده‌اند و این همه بزرگ می‌دانند؛ اما حقیقت امیرالمؤمنین علیه‌السلام چه؟ آن مقام نورانیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام چه؟ این عالم جا دارد که

امیرالمؤمنین علیه السلام در آن تجلی کند؟ بسیار حقیرتر و کوچکتر از آن است که بخواهد محلّ تجلی امیرالمؤمنین علیه السلام باشد.

لذاست که وقتی هم که اهل بیت علیهم السلام آمدند، نیامدند؛ خیالتان راحت باشد. لذا نمی‌شود اهل بیت علیهم السلام را در این عالم ظاهر ملاقات کرد. عالم خلق نمی‌تواند ظرف تجلی تام آنها باشد. آنها صاحب الامر هستند. **لَهُ الْخَلْقُ وَ لَهُ الْأَمْرُ**<sup>۴</sup> هم عالم خلق مال خداست، که عالم رقیقه است؛ هم عالم امر مال خداست، که عالم حقیقت است و امام صاحب الامر است. این عالم خلق، تنزیل عالم امر و رقیقه و مرتبه‌ی نازله‌ی آن است. خود عالم امر این محدودیت‌ها را ندارد و تجلی‌گاه حجّت خدا آنجاست. پس اگر می‌خواهید حجّت خدا را ملاقات کنید، باید به آنجا مراجعه کنید. چشم ظاهر ما عالم خلق را می‌بیند؛ عالم امر که به چشم بدن نمی‌آید! راه دیدار امام علیه السلام در عالم امر، این است که با چشم دل نگاه کند؛ پس اگر طالب دیداریم، باید رفت و سری به جیب کرد و از درون با اهل بیت علیهم السلام کار کرد؛ از درون با اهل بیت علیهم السلام ملاقات و دیدار کرد.

عزیزانی که به عتبات مشرف شده‌اند و موفق شده‌اند به سامراء بروند، آن سرداب سامراء را که محلّ آغاز غیبت صغرای امام عصر ارواحنا فدا بود، دیده‌اند؛ همان جایی که الآن مثل یک سکّوست. آنجا چاهی هست که البته الآن جلوی آن پنجره‌ای گذاشته‌اند و دیگر امکان دسترسی به آن چاه وجود ندارد. آن چاه هم پر از خاک است؛ یعنی آن را پُر کرده‌اند. ظاهراً این همان چاهی بوده است که آب از آن جوشید و این سرداب مملو از آب شد؛ که یک طرف امام عصر ارواحنا فدا بودند و طرف دیگر هم لشکریان و سربازان خلیفه، که آمده بودند امام علیه السلام را از بین ببرند. و این آبی که در میان چاه جوشید و بالا آمد، راه را بین این دو بست. و از آن هنگام و در آن مکان، دوران غیبت صغرای حضرت شروع شد. لشکریان فهمیدند که این معجزه است و نمی‌شود حضرت را دستگیر کنند؛ حتی یکی از آنها به آب

---

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۳۳؛ سیدبن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۴۵ و تقفی، غارات، ج ۱، ص ۱۱۶.

زد؛ گفت: من شنا بدم؛ می‌روم و حضرت را می‌گیرم. گردابی شد و او را پایین کشید، طوری که رفقایش به‌زور توانستند او را از آب بگیرند. بعد پیش خلیفه رفتند و ماجرا را نقل کردند. خلیفه هم که دید اگر خبر این واقعه بین مردم بیچد اعتماد مردم به اهل بیت علیهم‌السلام صد برابر بیشتر می‌شود، از اینها تعهد گرفت که حق ندارید به کسی بگویید این اتفاق افتاده است.

قدیم‌ها که زوآر به سرداب غیبت می‌رفتند، معمولاً از قدیم‌الایام هم خادم‌های آنجا سنی بودند؛ چون سامراء از همان اول شهر نظامی حکومت بنی‌عبّاس و محل استقرار لشکر بود. لذا از همان دیرباز این ائمه‌ای که در سامراء بودند، غریب بودند و تحت محاصره بودند. امروز هم کسانی که به سامراء می‌روند، این غربتی را که در حرم عسکریین علیهم‌السلام حاکم است، می‌بینند. خدا می‌داند قلب انسان را آتش می‌زند. شیعیانی که برای زیارت داخل سرداب می‌رفتند، خادم‌های سنی می‌آمدند سر آنها را داخل چاه سرداب می‌کردند که مثلاً تبرکی بجویند؛ بعد هم یک مشت از خاک داخل آنجا به اینها می‌دادند و پولی هم از این زائرها می‌گرفتند. یعنی می‌گفتند شما امامتان اینجا غایب شده است و سرتان را داخل این چاه می‌کنید که امامتان را پیدا کنید.

با سر کردن در این سرداب ظاهر، نمی‌شود امام علیه‌السلام را پیدا کرد. سرداب غیبت در درون است. اگر کسی سر به جیب فرو کند و به درون خود پردازد، آنجا جایی است که می‌شود به ملاقات حجت خدا ارواح‌نفاذ رسیده. این، تونل و دروازه‌ی عالم امر است؛ به آنجا راه دارد و آنجاست که هیچ‌وقت برای حجت خدا غیبت معنا ندارد. حضرت همواره آنجا حاضر و ظاهرند و همواره آنجا فرمانروا و صاحب امر هستند؛ لذا برای دیدار و ملاقات، راه این است؛ فرمود: **اهل بیت علیهم‌السلام وقتی هم که در ظاهر آمدند، نیامدند. پس با دل‌هایتان از درون با اهل بیت علیهم‌السلام کار کنید. با دل کار کنید؛ با محبت، با عشق و با عاشقانه رفتار کردن با اهل بیت علیهم‌السلام می‌توانید از حقیقت ایشان بهره ببرید و در حد ظرف وجودی خودتان به ملاقات و دیدار و وصال آنها نائل شوید.**

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ